الگوها و اسوه‏ها

جابر بن عبدالله انصارى‏

جواد محدّثى‏

اين بار نيز چشم دل به سيماى يك اسوه متعالى و الگوى ايمان و جهاد و علم و معنويت مى‏دوزيم تا از او معرفت و بصيرت بياموزيم و از هدايت‏هايش چراغى فرارويمان و فرا راهمان بر افروزيم؛ يعنى «جابر بن عبدالله انصارى»، از اصحاب بزرگوار پيامبر و ياوران نستوه خاندان عصمت و طهارت.

تبار و دودمان‏

«جابر»، فرزند عبدالله بن عمرو بن حرام و نام مادرش نسيبه بنت عقبه(1) بود. پدرش اهل يثرب و از مسلمانان اوليه‏اى بود كه از مدينه به مكه آمد و همراه هفتاد نفر ديگر از انصار و مردم مدينه، در «عقبه» با رسول خدا (ص) بيعت كرد و در جنگ بدر و احد نيز شركت داشت. وى نخستين نفر از شهداى جنگ احد بود كه پس از مقاومتى دليرانه در تنگه احد و تپه تيراندازان، به شهادت رسيد و همان جا به خاك سپرده شد.

جابر بن عبدالله، تنها فرزند اين خانواده بود و پس از ايمان به رسول خدا (ص) و پذيرش اسلام، در دفاع از دين خدا و مبارزه با مشركان، در ميدان‏هاى نبرد حضور يافت. خود او نقل مى‏كند: پيامبر خدا (ص) در 21 نبرد، شخصاً حضور داشت و من در 19 تاى آنها حضور داشتم و تنها توفيق شركت در دو جنگ در كنار رسول خدا (ص) نصيبم نشد.(2)

در ركاب پيامبر

جابر بن عبدالله، كودك بود كه همراه پدرش به مكه آمد و در پيمان عقبه دوم همراه هفتاد نفر از انصار حضور داشت و با پيامبر بيعت كرد(3) و بر ايمان خود وفادار بود. وى پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدينه در كنار پيامبر و در ركاب او به عنوان يك جوان مسلمان و با ايمان حضور داشت. در نقل‏هاى تاريخى، حضور او در جنگ احد و غزوه حمراء الاسد (كه پس از نبرد احد پيش آمد) و جنگ ذاتُ الرّقاع در سال چهارم هجرى، جنگ احزاب، بنى قريظه، صلح حديبيّه، بيعت رضوان، جنگ خيبر، نبرد موته، فتح مكه، حجّة الوداع و صحنه‏هاى مختلف از حوادث تاريخ اسلام و حماسه آفرينى‏هاى مسلمانان، نقل شده است. اين، نشانه ايمان راسخ، شجاعت فراوان و ايثارگرى او در راه دين و دفاع از حق است.

انس و الفت جابر بن عبدالله با پيامبر خدا و محبت و عنايت آن حضرت به اين صحابى والا قدر، از حكايت‏هاى مختلفى كه با پيامبر داشته و احاديث فراوانى كه از رسول خدا نقل كرده، به خوبى آشكار است. حضرت محمد (ص) سخنان و حكمت‏هاى خاصى به او مى‏آموخت كه به كمتر مسلمانى ياد مى‏داد. ايمان و خلوص و صفا و قرب وى به پيامبر (ص)، از همين سخنان و آموزه‏ها به دست مى‏آيد.

وى در سايه اين انس و قرابت پيامبر (ص)، به اهل بيت آن حضرت، به خصوص اميرالمؤمنين (ع) ارادت و محبت ويژه‏اى داشت و در هر مناسبتى فضايل آن امام را بازگو مى‏كرد و آياتى را كه درباره حضرت على (ع) نازل شده بود يادآور مى‏شد. شخصى به نام ابوزبير مكّى مى‏گويد: جابر بن عبدالله را ديدم كه عصا زنان در كوچه‏ها و محله‏هاى انصار مى‏چرخيد و مى‏گفت: «يا معشر الانصار! ادّبوا اولادكم على‏ حبّ علىٍ...»،(4) اى گروه انصار! فرزندانتان را با محبت على (ع) تربيت كنيد.»

اين خط تا پايان عمر ادامه داشت. حتى در كهن‏سالى هم، در حالى كه ابروهاى او روى چشم‏هايش افتاده بود، وقتى از او درباره على (ع) پرسيدند، با دستانش ابروها را بالا زد و گفت: على، بهترين انسان است، جز منافق با او دشمنى نمى‏كند و جز كافر درباره او شك نمى‏كند.(5)

در دوران اميرمؤمنان (ع)

جابر بن عبدالله، با عشق به خاندان رسالت و با عقيده به امامت و ولايت اميرمؤمنان (ع) دوران خلفاى سه گانه را گذراند و منتظر فرصتى بود كه ايمان و صدق خود را در دفاع از حق به ظهور برساند. سال‏ها گذشت و حضرت على (ع) به خلافت رسيد. با شروع فتنه‏گرى‏هاى بدخواهان و رياست طلبان، وقتى «جنگ جمل» پيش آمد، جابر در ركاب امير مؤمنان با آن پيمان شكنان جنگيد. برخى از خطبه‏هاى حضرت على (ع) در جنگ جمل و پس از آن، در كتاب‏هاى حديث از قول جابر، ثبت و نقل شده است.(6)

وقتى جنگ با طغيان‏گران شام پيش آمد، و پس از پايان يافتن جنگ طولانى صفّين، فتنه خوارج نهروان رخ داد. جابر بن عبدالله در اين دو جنگ نيز در ركاب مولايش و به فرمان او با آنان جنگيد.

مواضع جابر در حمايت از امام على (ع) براى همه روشن بود. حتى در سال چهلم هجرى قبل از شهادت على (ع) كه مهاجمانِ سپاه شام به سركردگى بسر بن ارطاة به شهرهاى مختلف هجوم آوردند، از جمله وقتى به مدينه يورش بردند، در پى جابر بن عبدالله مى‏گشتند.(7)

در خدمت امامان حق‏

جابر بن عبدالله، اين مسلمان موالى اهل بيت، پس از شهادت امام على (ع) و قضاياى پيش آمده ميان امام حسن مجتبى (ع) و معاويه و تسلط يافتن كامل معاويه بر همه جا و همه چيز، هم‏چنان به خاندان رسالت وفادار ماند. با آن‏كه سنّ او بالا بود، اما براى حسنين (عليهما السلام) كه يادگاران حضرت رسول بودند، احترام خاصى قائل بود. به نقل تاريخ، در سال پنجاه هجرى در برخوردى كه جابر با امام حسن و امام حسين (ع) در كوچه‏هاى مدينه داشت، جابر از روى علاقه و محبت، به دست و پاى آن دو امام افتاد و بر آنها بوسه زد. يكى از مروانيان كه شاهد اين صحنه بود، جابر را ملامت كرد كه تو از اصحاب قديمى پيامبر و از جنگ‏آوران بدرى و با اين سنّ و سالى كه دارى، اين‏گونه رفتار مى‏كنى؟ جابر با معرفت و بصيرتى كه داشت، به او گفت: دور شو، اگر تو قدر و فضيلت و جايگاه والاى آن دو را مى‏دانستى، خاك زير پاى آنان را مى‏بوسيدى. سپس حديثى را از قول پيامبر (ص) در فضيلت خاندان وحى و سبط پيامبر نقل كرد؛ به اين مضمون كه مهدى آخرالزّمان، از نسل حسين بن على (ع) خواهد بود و خوشا به حال آن‏كه اين دو نواده والاقدر و پدر و مادرشان را دوست بدارد.(8)

جابر بن عبدالله، در نظر امام حسين (ع) هم جايگاه خاصى داشت. روز عاشورا هنگام نصيحت سپاه كوفه و نكوهش آنان كه به جنگ فرزند پيامبر آمده بودند، فرمود: هنوز بزرگانى از صحابه همچون جابر بن عبدالله انصارى، ابو سعيد خدرى و سهل ساعدى و... زنده‏اند، از آنان بپرسيد كه خواهند گفت: پيامبر (ص) فرمود: حسن و حسين، سرور جوانان بهشت‏اند.(9)

عشق و ارادت جابر بن عبدالله انصارى به سيدالشهدا، از زيارت اربعين او به خوبى آشكار است. هنگام واقعه عاشورا، جابر پيرمردى نابينا و ساكن مدينه بود. وقتى خبر شهادت حسين بن على (ع) را شنيد، على‏رغم خطرهايى كه در آن روزگار براى حمايت علنى از اهل بيت وجود داشت، به همراه عطيّه عوفى به قصد زيارت قبر مطهّر ابا عبدالله (ع) عازم كربلا شد و در چهلم آن حضرت، خود را به آن سرزمين رساند و پس از غسل در فرات، با ادب و احترام و با گام‏هاى كوچك، در حالى كه اشك از ديدگان فرو مى‏ريخت و دستش در دست عطيّه بود، بر سر تربت امام حسين حضور يافت. آن گفت و گوها و اظهار ارادت‏هاى عاشقانه و از حال رفتن، سپس به هوش آمدن و خواندن زيارت‏نامه بر سر تربت امام عاشقان كه در كتاب‏هاى تاريخ و مقتل و حديث نقل شده، همه حاكى از عشق و اخلاص او به خاندان عصمت است.(10)

جابر در دوران امام سجاد و امام باقر (عليهما السلام) نيز با اين دو امام بزرگوار رابطه صميمى داشت و از علوم آنان بهره مى‏گرفت و فضايل و مناقب آنان را در ميان مردم منتشر مى‏ساخت. روزى حضرت رسول (ص) به جابر فرمود: اى جابر! بر تو روزگارى خواهد آمد كه مردى از فرزندان مرا درك خواهى كرد كه هم‏نام من است و شمايل او شبيه من است و دانش را مى‏شكافد. اگر او را ديدى سلامم را به وى برسان.

اين بود كه جابر پس از وفات پيامبر خدا، فراوان از اين سخن ياد مى‏كرد و ندا مى‏داد: اى باقر العلوم، اى باقر العلم! و آرزوى ديدار او را داشت. در مسجد پيامبر مى‏نشست. عمامه‏اى سياه بر سر مى‏نهاد و پيوسته يا باقر العلم مى‏گفت. مردم مدينه مى‏پنداشتند كه جابر هذيان مى‏گويد و عقلش را از دست داده است، ولى او مى‏گفت: به خدا قسم، عقلم را از كف نداده‏ام، از پيامبر چنين شنيده‏ام. اين است كه پيوسته او را ندا مى‏دهم، باشد كه روزى به ديدارش برسم.

يك روز در مدينه عبور مى‏كرد، كودكان از مكتب بر مى‏گشتند. در كنار آنان امام باقر (ع) را شناخت كه نوجوانى كوچك بود و شروع كرد به بوسه زدن بر سر مبارك آن حضرت و فرمود: پدر و مادرم فدايت، پدرت رسول خدا (ص) تو را سلام رسانده است.

از آن پس جابر بن عبدالله در خانه امام باقر (ع) صبح و عصر به ديدار حضرت مى‏شتافت و با او به گفت و گو مى‏نشست. با آن‏كه جابر آخرين نفر از اصحاب پيامبر بود كه تا آن زمان زنده مانده بود، ليكن به احترام حضرت رسول به ديدار اين نواده نورانى و شكافنده علوم مى‏رفت و با او انس مى‏گرفت و در برخى روايات است كه جابر نزد آن حضرت مى‏رفت و از وى علم مى‏آموخت.(11)

شخصيت علمى و حديثى جابر

افزون بر بُعد ايمانى و ولايى و جهاد و مبارزه جابر بن عبدالله انصارى، شخصيت علمى او بسيار ممتاز و درخشان است. در بُعد تفسير و حديث، نام او بسيار مطرح است و يكى از مفسّران عالى‏قدر شيعه به شمار مى‏آيد.(12) احاديث فراوانى از او در كتاب‏هاى روايت نقل شده و مجموعه تدوين يافته‏اى از حديث نيز داشته است. نقل شده كه وى براى شنيدن احاديثى كه برخى از پيامبر نقل مى‏كردند، ولى او خودش از زبان رسول خدا نشنيده بود، گاهى بار سفر مى‏بست و به شهرى ديگر مى‏گرفت تا خودش آن را بشنود و اين، عشق وافر او را به احاديث پيامبر و اهل بيت مى‏رساند. از سخنان خود اوست:

علم بياموزيد، سپس حلم و بردبارى فرا گيريد، علم بياموزيد، سپس عمل به علم را بياموزيد؛ پس از آن شما را بشارت باد.

در حديثى هم كه در روز اربعين سيدالشهدا پس از زيارت قبر حسين بن على (ع) به هم‏سفر و همراهش عطيّه عوفى گفت، آمده است:

«اى عطيّه! دوست‏دار آل محمد را دوست بدار. دشمن آل محمد را هم دشمن بدار، هر چند اهل روزه و نماز شب باشند. با دوست‏داران آل محمد هم رفق و مدارا كن، چرا كه اگر يك گامشان به سبب گناه بلغزد، گام ديگرشان به سبب محبت اهل بيت، ثابت مى‏ماند. سرانجام دوست‏دارشان، بهشت است و سرنوشت دشمنشان، دوزخ.»(13)

پايان عمر

بيشتر مورّخان، درگذشت جابر بن عبدالله انصارى را در سال 78 هجرى در مدينه گفته‏اند، در حالى كه سنّ او بيش از 90 سال بود. در برخى منابع نيز عمر او را هنگام وفات، 94 سال دانسته‏اند.(14)

مدفن اين صحابى پاك و جليل القدر، در جنوب غربى مدينه در محله بنى سلمه و نزديك منطقه قباست.(15) برخى هم قبر او را در بقيع دانسته‏اند.

به هر حال، هر كجا مدفن او باشد، جاى او در دل اهل معرفت است و آثار و احاديث او در لا به لاى كتاب‏ها مى‏درخشد و فضايل او با گذشت زمان هرگز از ياد نمى‏رود و براى انسان‏هاى با ايمان، راهنما و هدايت‏گر است.

نمونه‏هايى از گهرهاى جابرى

جابر بن عبدالله، در حفظ و نقل و نشر احاديث نبوى سهمى عظيم داشت و سخنان بسيارى را از آن حضرت نقل كرده است.

براى تكميل فايده و بهره‏ورى بيشتر از حيات الگويى اين صحابه والا قدر، به ترجمه چند حديث پيامبر بسنده مى‏كنيم كه جابر نقل كرده است:(16)

1 . منشينيد مگر نزد عالِمى كه شما را از پنج چيز به پنج چيز دعوت كند: از شك به يقين، از ريا به اخلاص، از رغبت به زهد و پارسايى، از تكبّر به فروتنى و از نيرنگ به خيرخواهى.

2 . خداوند لعنت كرده است شراب را و شراب‏خوار و شراب‏ساز و ساقى شراب و فروشنده آن و استفاده كننده از قيمت آن را.

3 . احترام به پير مرد مسلمان، گرامى‏داشت جلال خداوند است.

4 . از پيامبر خدا (ص) پرسيدند: مسلمانىِ چه كسى برتر است؟ فرمود: كسى كه مسلمانان از دست و زبان او آسوده و ايمن باشند.

5 . خداوند، حضرت ابراهيم را از آن جهت دوست خود قرار داد كه به ديگران طعام مى‏داد و هنگامى كه مردم خواب بودند، به نماز شب مى‏ايستاد.

6 . هر كس به قيمت غضب و خشم خدا، حاكمى را راضى و خشنود كند، از دين خدا بيرون رفته است.

7 . بدترين مردم در قيامت كسانى‏اند كه مردم از روى ترس و براى ايمنى از شرّ آنان، احترامشان كنند.

8 . مَثَل نمازهاى پنجگانه همچون نهر آبى است كه از جلوى خانه شما بگذرد كه روزى پنج نوبت در آن شست و شو كند. هم‏چنان كه با اين شست و شوى پياپى، اثرى از چرك و آلودگى نمى‏ماند، گناهان هم با پيوسته نماز خواندن از بين مى‏روند و چيزى باقى نمى‏ماند.

\* \* \*

پي نوشت ها:

1) نام مادرش را انيسه بنت عنمه هم نقل كرده‏اند.

2) مكارم الاخلاق، ص 55؛ بحارالانوار، ج 16، ص 233.

3) اسدالغايه، ج 1، ص 307.

4) بحارالانوار، ج 38، ص 7.

5) شيخ مفيد، الامالى، ص 39؛ بحارالانوار، ج 39، ص 265.

6) تحف العقول، ص 186.

7) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 10.

8) بحارالانوار، ج 22، ص 110 و ج 37، ص 44.

9) شيخ مفيد، الارشاد، ج 2، ص 97.

10) بحارالانوار، ج 98، ص 196 و 330؛ مصباح الزائر، ص 286.

11) كافى، ج 1، ص 469؛ اختصاص، ص 62.

12) اعيان الشيعه، ج 4، ص 46.

13) بحارالانوار، ج 98، ص 196 و بشارة المصطفى، ص 75.

14) ر.ك: الاصابة، ج 1، ص 213؛ مروج الذّهب، ج 3، ص 115 و منابع ديگر.

15) تاريخ مدينه و دمشق، ج 11، ص 237.

16) احاديث به ترتيب شماره از اين منابع است: بحارالانوار، ج 71، ص 188؛ مستدرك الوسائل، ج 13، ص 68؛ جامع الاخبار، ص 242؛ بحارالانوار، ج 71، ص 53؛ علل الشرايع، ص 35؛ كافى، ج 2، ص 373؛ كافى، ج 2، ص 327؛ شيخ مفيد، الامالى، ص 190.